

سانسوریا



ماهنامه فرهنگی طنزسانسوریا

سال سوم شماره ۲۰ - آذر ماه ۱۴۰۲

شماره مجوز: ۱۴۰۱۲۷۱۴



رضا دانشجو باش!

شوخی با تاریخ

تعبیر وارونه یک رویا

چگونه یک دانشجو موفق و نمونه باشیم



سخن آغازین

ورای طاعتِ دیوانگان ز ما مطلب
که شیخِ مذهبِ ما عاقلی گنه دانست

به نام خالق مطلق
صبحگاهی که در آن سخن آغازین را مینویسم، صبحی است که شب آن یلدای جان است.
به نیابت از اعضای عزیز سانسوریا فالی گرفتیم و نتیجه این دوبیتی است که مشاهده میفرمایید.
بله دوستان، حافظ هم ما را شناخته
ذاتا از گروه طنز، عاقلی به شیوه دیگران طلب کردن عجیب است
بلی ما به طریق خود عاقلیم (صورتکی که عینک بر چشم دارد را تصور کنید)
شما را دعوت به خواندن شماره ای میکنم کصصه دوردرازی است قرار است منتشر شود و اکنون
ضچشم ما را به جمال خویش روشن فرموده است.
..
بسه دیگه خودمونی نقل کنم
آقا جان این که می بینید بشه‌ی ماست
چند ماهه واسش تلاش کردیم تا با قند طنز، چای تلخ مسائل اطراف رو شیرین کنیم.
بنده جدیداً بر مسند سردبیری نشستم و از اونجاییکه این صندلی سانسوریا به کسی وفانکرده، تو همین
شماره این گفته رو از من داشته باشید چون تا شماره بعدی تضمینی بر زنده موندن من نیست.

اگر زندگی به شیوه خودت از نظر دیگران دیوانگانه، تودیوانگی پیشه کن.

پائولو کوئیلو میگه

«ترجیح میدم دیوانه و شاد باشم، تا اینکه نرمال و غمگین باشم»

یه جا دیگه هم تو کتاب ورونیکا تصمیم میگیرد میفرمایند:

«دیوانه بمانید!»

اما همچون افراد عاقل رفتار کنید.

خطر متفاوت بودن را بپذیرید؛

اما بیاموزید که بدون جلب توجه چنین کنید

تهش اینکه شادباشید و کتاب بیشتر بخونید که شادتر بمونید همین.

نجمه کریمی
۱۴۰۲/آذر/۳۰

فهرست مطالب

کلاس درمان	۳
دانشگاه و گفت و گوی جوارح دانشجوی تر مک	۴
بابا آمد نان آورد	۵
از داستان های هفته دولت	۶
خانواده پرازنده	۷
شوخی با تاریخ	۷
قانون برای همه غیر از من	۸
تعبیر وارونه یک رویا	۹
چگونه یک دانشجوی موفق و نمونه باشیم	۱۰
دانشجوی نمونه سال	۱۱

کلاس درمان

- «خب جانم، خیلی خوش اومدی. چته؟»

+ «دکتر خیلی اوضاعم خرابه. یه چیز بده که سرخوشم کنه، از دنیا فارغم کنه، مخلص کلام، آرومم کنه.»

- «عزیزم متوجهی که من تراپیستم، نه ساقی؟ اینجا هم اتاق درمانه، نه میخونه. حالا مشکلت رو بگو.»

+ «دانشجو ام.»

- «به به چقدر عالی. حالا مشکلت رو بگو؟»

+ «دانشجو ام.»

- «بله خب گفتمی دانشجویی. خیلی عالیه که به

تحصیلات اهمیت میدی. ولی باید مشکلت رو به من

بگی تا راهنماییت کنم دیگه نه؟»

+ «دکتر من که دارم میگم، دانشجو ام. تمام مشکلم

همینه. من بدبختم، مفلوکم...»

- «نه این حرفا رو نزن جانم. مشکل اصلیت چیه؟»

+ «همیشه استرس دارم، با یه مشت آدم همه چیزدان در ارتباطم که در واقع هیچی نمی دونن، بی پولم، بدبختم، مفلوکم...»

- «خب خب خب، فهمیدم. صبر کن، تو می تونی با ذهن آگاهت از پس همه اینا بریای.»

+ «ذهن آگاه؟ وقتی بدبخت و مفلوکم چطور می تونم ذهن آگاه داشته باشم؟»

دکتر من از وقتی بادمه امتحان دارم. اصلاً انگار امتحان در من عجین شده. شدیم مثل ۲ روح در یک بدن. هیچ وقت ولم

نمی کنه. از اون بدتر می دونی چیه؟ این که ۳ ترمه دست رفیقش پروژه رو هم گرفته و وارد زندگیم کرده.

شما بگو، میون دو تا دلبر، اینور برم یا اونور؟ کیو انتخاب کنم؟ کدومو جواب کنم؟ چجوری خودم رو بین این دوتا تقسیم

کنم و از پس هردوشون بریام؟

به خدا این پروژه از امتحان هم بدتره. علاوه بر مغزم، جیبم رو هم درگیر خودش می کنه. اونم جیبی که هرروز داره بابت

شپش هایی که توش جفتک می اندازن بهم اعتراض می کنه. من قبل از اینکه وقت بگیرم و پیام اینجا صفر بودم، الان شدم

منفی چهارصد هزار تومن. جیبم حق داره اعتراض کنه والا.

ولی دکتر، من همه اینا رو می تونستم تحمل کنم، اگر استادها یکم باهام راه میومدن و ۹.۵ رو ۱۰ می دادن.

همه این ها یه طرف، تنهایی یه طرف. یه غریبه ای هم دور و برم نیست که ندونسته دلم رو بهش بسپریم. البته همون بهتر که

نیست. وسط این همه بلا تکلیفی و ترس از آینده، جمع کردن حواسم به اونیه که گول چشم سیاهشو خوردم خیلی سخته.

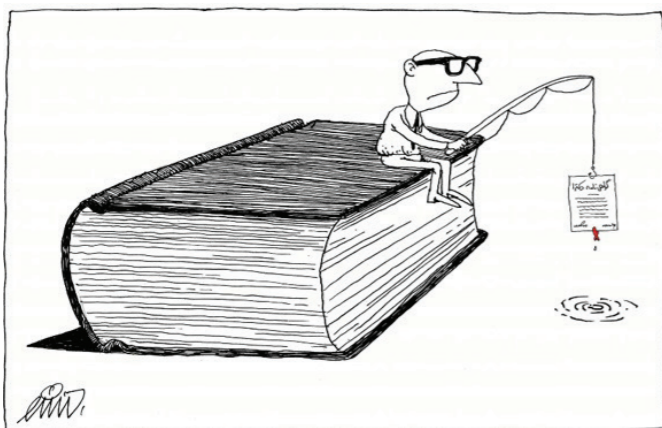
حالا دکتر جون، شما بگو من باید چیکار کنم؟»

دکتر اشک گوشه چشمش را پاک کرد، تلفن را برداشت و خطاب به منشی اش گفت: «خانم لطفاً از دکتر احمدی دوتا

وقت بگیرین. بله بله، همون دکتر احمدی که استادم بود. یکی برای خودم، یکی برای این مراجعی که الان داخل اتاقه. در

ضمن هردوش رو خودم حساب می کنم.»

سپس تلفن را قطع کرد و گفت: «بیا جون، بیا یه نخ سیگار بکشیم و تو بغل هم گریه کنیم.»



دانشگاه و گفت و گوی جوارح دانشجوی ترمک

این متن حاصل ذهن متوهم نگارنده است و هیچ ربطی با تخیلات، جهان‌های موازی، عمودی و فلان و بهمان ندارد. پس اگر درگیر این تخیلات هستید، متن پیش‌رو مناسب شما نیست. متن حاصل زبان جسم دانشجویی ترمک است که به قصد کسب علم، کرسی نشین دانشکده ما شده بود. پس با چشم دل بخوانید.

چشم: «به‌به بالاخره جمال ما به دانشگاه منور شد.»

دل: «تو رو ارواح جدتون یکی جلو اینو بگیره همین روز اولی کار دستمون نده.»

چشم: «حرف نزن بینیم باووو!»

خوبه خدا شناخت مغز

رو نداشت داخل!

وگرنه الان ما منبر می‌رفتی...

فنتیک، عتیقه!»



قلب: «چرا یاوه می‌گی؟ من دیگه جاییم نمونده که نشکسته باشه! همشم بخاطر چشم چرونی تو بوده.»

زبان: «راست میگه دیگه... یکم آدم باش.»

چشم: «بفرما! باز این اومد. آخه نیمچه...» در این لحظه چشمان ترمک، به چشمان موثی یک ترمک گره می‌خورند و به او خیره می‌شوند.»

زبان: «چی شد؟ مغز فیلترشکن تو قطع کرد؟ آی زنده باد مستر برین!»

بخش فرهنگی مغز: «ای زبان نادان! استفاده از لغات بیگانه در این قلمرو ممنوع است. بفهم، ای زبان نفهم!»

زبان: «اوه. ببخشید آقا ببخشید از نوک زبونم در رفت. دیگه تکرار نمی‌شه. چشم چرون چی شد؟ چه کردی؟»

گوش: «هیچی. سراپا محو مونته شده؛ الانه که آب بشه رو زمین.»

کلیه: «از واحد تخلیه به مغز: وضعیت اضطراری داریم.»

زبان: «به‌به پس باز چشم صاحب ما به جمال یک پلنگ روشن شد.»

مغز: «اطلاعات پردازش شده بیشتر به آهو می‌خوره تا پلنگ.»

زبان: «حالا هر جانوری که هست.

قلب عزیز! حداقل ۸ تیکه سالم پیدا کن.»

قلب: «چرا ۸ تا؟»

گوش: «پس چند تا؟»

زبان: «بامزه! باز تو فال و ایستاده بودی؟ برو گوش کن ببین این آهو خانم چی داره می‌گه که چشم رو به باد داده.» و رو به قلب ادامه می‌دهد: «ببین این حداقل ۸ ترم اینجاست.

به یکی دو تا دانشجو هم که قانع نیست؛ کارمند، خدمه و استاد دانشگاه هم از دیدش در امان نیستند؛ پس شما حداقل یک نفر رو برای هر ترم در نظر بگیر. جا رو هم بزرگ در نظر بگیر که اگه شکستی، صدای تیلیک تیلیک زیاد نیچه.»

کلیه: «از واحد چک و بررسی به نظارت... شرایط اضطراری؛ شرایط اضطراری... نیاز به حرکت سریع سوژه به سمت اتاق تخلیه.»

صدای قار و قور معده بلند می‌شود.

معده با خجالت می‌گوید: «ببخشید رفقا، صبحونه نخوردم. تو این سرزمین عجایب چیزی برای خوردن هست؟»

روده: «کارد به شکمت بخوره مرد، این همه هر روز می‌خوری باز میگی چیزی نمی‌خورم؟ حرمت صاحب

معده رو جلو دختر مردم نگه‌دار.»

گوش رو به معده: «آره داداش، الان شنیدم یارو داشت می‌گفت تو سلف سبزی پلو با...»

زبان صحبتش را قطع می‌کند: «با محسن؟!»



بابا آمد نان آورد

قاعده بر آن شد که پدرم صبحگاهی به صف نانوايي فرود آید و بعد از آن با شوکی ۴۳ درصدی، نان را به خانه نقل مکان کند.

بله بزرگواران، خبر همینطور یوهویی، جان‌کاه و غیرقابل باور بود. درست است. ما عادت داریم که از خواب بیدار شویم و با افزایش قیمت چند درصدی روبه رو شویم. حتی رئیس جمهورمان غافلگیر می‌شود، ما که جای خود داریم.

ولی این دفعه انگار رئیس جمهور یا به صف نانوايي نرفته بودند، یا در مشهد حضور نداشتند. آخر طرح افزایش قیمت نان از خراسان رضوی شروع شد!

نمی‌دانم در ما چه دیدند؛ فکر کردند وارد کردن شوک به ما راحت‌تر است؟

یا غول مرحله آخر ماییم و اول قورباغه را قورت دادند؟!

خلاصه نمی‌دانم چه فعل و انفعالاتی در مغزشان به وقوع پیوسته، ولی این بلا اول به سر ما آمد. و تا امروز که حدود یک ماهی از روز وقوع حادثه می‌گذرد، در ۱۵ استان دیگر هم این طرح اجرایی شده. اما تهرانی‌های جان، همچنان با قیمت قبلی نان را تناول می‌فرمایند و طرح فعلاً در دست بررسی می‌باشد.

حالا یک چیزی بین خودمان بماند، این دفعه مقصر مستقیماً دلار نیست، غیر مستقیم به دلار بر می‌گردد.

چون گندم گران نشده. مثلاً به خاطر هزینه‌های افزایش حقوق کارکنان نانوايي و برق و گاز و... در طی دو سالی که خبری از آن نبوده این اتفاق افتاده. ولی باز هم که مادرم یک کیلو آرد از نانوايي خرید ۴۳ درصدی به قیمت آن اضافه شده بود.

مادرم هم که از پسر نانوا پرسیده بود، جوابی بر مبنای همینی که هست دریافت فرمودند که کاملاً جوابی منطقی به شمار می‌آید. گوشت را که با قیمتی بالاتر از نرخ جهانی همچنان می‌خریم، نان هم رویش!

بله شاه آبگوشتمان به نرخ سلطنتی یعنی قیمت واقعی غذای شاهانه، بسیار نزدیک شده است. دیگر قریب القربا ندارد.

خلاصه که فعلاً روند کنترل نان‌های خشک در خانه‌ی ما ادامه دارد، بلکه بینیم چند ماه طول می‌کشد تا به روند همیشگی ریخت و پاش قوت غالب ملت برگردیم.

گوش: «تخیر بامزه... با ماهی دارند. سبزیاشم تازه‌س. البته اون پسر تپله می‌گفت سبزیاش از چمن بغل سلفه. دیگه خودشون می‌دونن.»

معده: «نه؟ یعنی علف می‌خورند؟ چه عجیب!»

روده: «اسمش روشه ایکيو سان. سرزمین عجایب.»

زبان: «دروغ می‌گه بابا. اگه علف باشه این پسره اندازه سه نسل من گوشت تو شکمش نداشت. آقای مغز، از چشم خبری نشد؟!»

مغز: «ارتباطش با آهو قطع شد، مشغول وصل شدن به سایر جانداران اطراف است.»

کلیه: «از کلیه به مغز: شرایط واحدهای تحتانی بدن فوق اضطراری. میزان دفاع: ۵٪»

گوش: «اوه اون پایین چه خبره؟»

رو به مغز: «مستولین رسیدگی کنند.»

مغز: «از فرماندهی به پاها: سرعت رو به سمت اتاق تخلیه افزایش بدین. سریع.»

زبان: «فکر نکنم با این سیر سیاحتی چشم، به مقصد برسه.»

کلیه: «لُوباتری... لُوباتری.»

بخش فرهنگی مغز: «حالا نگاه کننا هی من هیچی نمی‌گم. آخه بابات فرنگی بوده یا مادرت که انگلیسی حرف می‌زنی؟ رعایت کن دیگه.»

گوش: «آقا تمومه به مقصد رسید.»

زبان: «از کجا فهمیدی؟»

گوش: «عزیز خیر سرم مسئول بخش شنوایی هستم و تشخیص میدم کجاییم»

بینی: «آره راست میگه اوضاع تحت کنترل.»

کلیه: «حله دوستان.»

زبان: «چشم چی شد؟ برگشت؟ قلب تو چطوری؟»

قلب: «خدارو شکر بخیر گذشت، جای شکرش باقیه اتصال صورت نگرفت.»



از داستان‌های هفته دولت

یکی بود یکی نبود.

در یک دنیای موازی با دنیای کنونی، سرزمینی است به اسم ایران. چهارفصل؛ با منابعی سرشار و فرهنگی غنی.

کشوری که علی‌رغم وجود بحران در غرب با مدیریتی مدرن و صدالبته با تدابیر مردمی خوش فکر اداره می‌شود که در آستانه انتخابات اصلا شعار «نمی‌دهم نمی‌دهم» ذکر لبشان نیست.

نمایندگان مجلسش همه آن چیزی که باید در مجلس بگویند را «فقط» توثیق نمی‌کنند.

آن‌ها همواره در مجلس اصلاحات می‌کنند و اگر سفره انقلاب بر روی اصلاحات آن‌ها پهن باشد، آن را منفجر نخواهند کرد.

کشور ایران مامن شایسته‌ای برای پناه‌جویان آمریکایی است که همه ساله با هزاران امید و آرزو به سرزمین فرصت‌ها مهاجرت می‌کنند.

و آغوش گرم و نرمی برای گرسنگان آفریقایی است که هر چهار سال یک‌بار به کمک کمپین «زندگی برای همه، سفید برای سیاه» در

دسته‌های چند هزار نفری به ایران فرستاده می‌شوند تا پس از دیدن دوره‌های عملیاتی به کشور خود بازگردند و طرحی نو در سیستم مدیریتی خود در اندازند.

برخی مسئولینش دزد نیستند، فقط کمی واضح‌تر اختلاس می‌کنند. آن‌ها جیب بزرگ ندارند، بلکه جیبشان سه بعدی است و البته تا

زمانی که مهر اصلاح‌طلبی بر پیشانی دارند، مردم شاکی نمی‌شوند که اگر بشوند هم روشن‌فکرها با جمله ساندیس‌خور به آن‌ها حمله خواهند کرد و قائله ختم به خیر خواهد شد.

جشنواره غذاهای محلی هر سال بهار در پیاده‌راه فرهنگی هنری شهرداری رشت (پایتخت فرهنگی جهان) با حضور ده‌ها هزار نماینده‌ی جهانی برگزار می‌شود.

اجرای زنده‌ی موسیقی فولکلور گیلکی در خیابان‌های رشت مورد پسند بسیاری از داوران خارجی است.

آکادمی موزیک کیهان کلهر به طور حتم بزرگترین آکادمی تربیت موزیسین در جهان است.

کشورهای حاشیه خلیج فارس سالهاست در حسرت ساخت مدرسه‌ی فوتبال هم‌چون مدرسه‌ی فوتبال اصفهان هستند.

کشور ایران با وجود کثرت نژادی یکی از متحدترین کشورهای دنیا محسوب می‌شود و الگوی روشنفکران اسپانیایی است که در کشورشان اقلیت‌ها همواره سودای تجزیه‌طلبی دارند.

هم‌بستگی ترک و لر و فارس و کرد در ایران مثال زدنی نیست، چون مثالی برای آن وجود ندارد.

در این کشور همه چیز و همه کس باهم برابرترند؛ حتی دیده شده است که ۲۰۶ با لندکروز برابر است.

جشن آب هر سال مرداد در شهرهای ساحلی شمال ایران برپا می‌شود و میلیون‌ها نفر از سرتاسر جهان شب‌های تابستان را تا صبح در کنار دریا سپری می‌کنند.

شهرهای ساحلی چاف و چمخاله در لیالی تابستان هرگز نمی‌خوابند و تا صبح میزبان شادی مردم هستند.

مشهد پایتخت مذهبی جهان مدت زمان مدیدی ست که هر سال روحانیون یهودی و مسیحی و زرتشتی و سنی را در حرم جمع می‌کند.

همه ساله افراد باحجاب و بی‌حجاب، مسلمان و غیر مسلمان، با خدا و بی‌خدا در جشن رمضان حرم شرکت می‌کنند تا بزرگ‌ترین مجلس فرامذهبی دنیا را به نظاره بنشینند.

مردم ایران حقیقتاً شادترین مردم کائنات هستند.

خانواده‌ی برازنده

تنها چند ماه است که از همسایگی ما با خانواده برازنده می‌گذرد. اما رفتارهای آنان چنان برازنده است که حیفم آمد قسمتی از این خیلی برازنده بودنشان را برایتان نگویم.

اولین نفر: خسرو برازنده (پدر خانواده).

وی دارای یک مغازه تعمیر لوازم خانگی است که در آن سخت‌کوشانه در حال سوزاندن وسایل نیمه سوخته مردم است. خدا را شکر آقا خسرو

برای وسایل سوخته هم راه حلی دارد. کافی است ۱۰ دقیقه با پیچ و مهره‌هایشان ور برود؛ آن وقت که مطمئن شد دیگر بدتر از این نمی‌شود، به کارش خاتمه داده و حین اینکه عرقش را با لُنگ مخصوص پاک می‌کند، رو به صاحب وسیله می‌گوید: «متأسفم ما همه تلاشمونو

کردیم ولی عمر وسیله‌تون به دنیا نبود. هر چی پیچ و مهره ایشونه، آچار جعبه ابزارتون بشه.»

ناگفته نماند که ساعتی که آقا خسرو در خانه هم بود، رسالت خود را زیر سوال نمی‌برد و

مدام در حال سر و کله زدن با پریزی، فیوزی مویزی، چیززی بود. البته این آخری را درست نمی‌کرد، بلکه می‌خورد و معتقد بود که تمام نبوغش را مدیون همین مویزها است که خب از همین تریبون به جان آن مویز دعا می‌کنیم که اگر نبود، معلوم نبود اوضاع چه می‌شد.

طی همین سر و کله زدن با وسایل خانه، برق خانه برازنده‌ها مدام می‌رفت و می‌آمد. ما همسایه‌ها اوایل فکر می‌کردیم که هر شب پارتی برازنده در محله خود داریم؛ اما بعد از حضور گشت پلیس متوجه شدیم پارتی‌ای در کار نبوده، فقط برق هی خودش را لوس می‌کرده و از خانه قهر می‌کرده و می‌رفته. ولی بعد که می‌دیده نازکش ندارد، باز می‌گشته.

بعد از تذکر پلیس نمی‌دانیم چه شد که جو کاشف بودن، آقای برازنده را گرفت و برای

آنکه مسئله پارتی را هم رفع سوءتفاهم کند، تصمیم گرفت قبل از هر بار آچار به دست

گرفتن یا خدایی نکرده پیدا کردن راه حل جدید در منهدم کردن وسایل، فریاد «یاقتم» را سر بدهد. می‌دانید؛ اینکه ساعت ۳ صبح با فریاد یافتم از خواب بیدار شوید و بعد کل محله را بوی سوختگی و سیله بردارد و تا یک هفته کل کابل‌های برق منطقه قطع باشد، خیلی وضعیت خوبی نیست ولی خب چون نمی‌توانستیم

جلوی رفتار این برازنده را بگیریم، نهایت با استشهادهای محلی رضایت خود را مبنی بر گرفتن هر نوع پارتی توسط برازنده‌ها اعلام کردیم. ضمنا در پایان اضافه داشتیم: «حالا پارتی هم خیلی چیز بدی نیست جناب سروان. یک دوره‌می خانوادگیه، منتها به کم پرشورت‌تر. خلاصه آقای برازنده هر غلطی... نه یعنی هر

کاری صلاح می‌دونن می‌تونن بکنن. فقط از کشفیات خودشون رونمایی عمومی نکنن.

مخصوصا در نیمه شب‌ها.»

«پایان قسمت اول»

۵ مهر، رویدادی مهم و مناسبتی حیاتی را در بر دارد. اساسا علاقه انسان به گردش و گشتن بسیار زیاد است. خصوصا اگر چیزی را گم کرده باشد و سالیانی را در پی آن رفته باشد. اما در کسری از ثانیه مادر، آن را کنار میز اتو که جنب کمد قهوه‌ای و کنار کشوی زرد افتاده پیدا می‌کند. بنابراین علاقه مادران به این روز بسیار بیشتر از بقیه قشر مردم است. گاهی وقت‌ها گشتن، برای مواردی همچون تهدید کسی یا ابراز علاقه به کسی انجام می‌شود که هر دو مفهومی متضاد از همدیگر هستند. به طور مثال شاید شما با فردی تا نیم ساعت پیش جنگ جهانی تازه‌ای راه انداخته بودید و می‌گفتید: «بگرد تا بگردیم!» ولی بعد از همان نیم ساعت با حضور بزرگتری قربان صدقه یکدیگر رفته و دور هم دیگر بگردید. این مورد اهمیت وجود بزرگترها و احترام به والدین را در این مناسبت به خوبی نشان می‌دهد. گردش رفتن و گردش کردن یکی از مهم‌ترین اتفاقات بشریت است. مثلا ممکن است شما با فردی که بهتر است کبوتر یا باز باشد به گردش بروید، ولی آنقدر حرف بزیند که متوجه گردش زمین به دور خود و شب شدن روز نشوید. جالب است بدانید که حتی برخی از گردش و گشتن‌ها ممنوع است. مثل گردش به چپ یا گردش به راست که در این زمینه تابلوهای راهنمایی و رانندگی به شما کمک خواهند کرد.

البته بعضی از اعضای بدن هم می‌گردند. همانند گردش سر که به دلیل افت فشار بوده و یا گردش کمر که به دلیل شادی بیش از حد افراد رخ می‌دهد. تجربه نشان داده گردش و صنعت گردشگری توانسته تا به امروز تاثیر خوبی به روی مردم بگذارد و آنها را بیش از پیش آگاه کند. به همین دلیل پنجم مهر ماه روز گردشگری نام‌گذاری شده است و هر ساله در این روز این مناسبت برای همگان یادآوری می‌شود.

شوخ‌نوی با تاریخ

زینب شیخ نادری

تعبیر آیه ۱۸ یک رویا

در همین ابتدای کار تبریک و تسلیت خود را به خاطر قرعه‌کشی لیگ قهرمانان آسیا به هواداران عزیز فوتبال ایران عرض می‌نمایم. به قول حسین ماهینی، اگر چندوقت پیش کسی می‌گفت به زودی ستارگان دنیا از جمله رونالدو، نیمار و بنزما قرار است روبه روی تیم‌های ایرانی قرار بگیرند، او را در بخش ویژه تیمارستان بستری می‌کردیم. ولی امروز در حال آماده‌سازی منزل برای ورود میهمانی هستیم که حتی در گذشته برای گرفتن نمکدان هم به سراغشان نمی‌رفتیم و به واسطه‌ی شخص سوم که همان همسایه وسطی باشد، به تبادل نمکدان می‌پرداختیم.

جا دارد تشکر ویژه‌ی خود را از وزارت خارجه به جا آورم، که در یک حرکت انتحاری با وساطت چین عزیز، از قهر قهر تا روز قیامت بیرون آمدیم و به صورت تئوری و بر روی کاغذ، بازی در زمین همسایه وسطی انجام نمی‌شود.

خلاصه که من هم اینک از کشور دوست، برادر و همسایه، یعنی عربستان کمال تشکر را دارم که سعی در برآورده کردن آرزوهای ما دارد؛ ما که نخوردیم نون گندم حداقل بینیم دست مردم.

فکرش را بکنید؛ دور روز دیگر می‌توانیم به بچه‌هایمان پز آن را بدهیم که زمانی بازی رونالدو بنزما و نیمار را از نزدیک دیده‌ایم.

هر چند الان نمی‌توانیم قطع به یقین در این باره صحبت کنیم.

چون زمین کج است، پولمان به دوربین مداربسته (ببخشید var) نمی‌رسد، دیوار غربی را خراب کردیم و تا دو سال دیگر هم حال درست کردنش را نداریم. تازه بی ادبی بچه فامیل که باعث سوء برداشت پلیس محله و جریمه مادی و معنویمان شده را هم به فراموشی مصلحتی می‌سپاریم.

انشاءالله با اجاره دوربین و صاف کردن زمین، مقداری از مشکلات را حل می‌کنیم و در خانه خودمان پذیرایی را به عمل می‌آوریم.

چاره ای نیست؛ به دلیل همان بی ادبی، کل خاندان را از خانه بیرون می‌کنیم تا خدایی نکرده مشکلی بیشتر از این برای خودمان نتراشیم.

خلاصه این موقعیتی است که گیر پدرانمان هم نیامده و ما می‌توانیم با ساختن دو برابر خاطره‌های سر بازی، برای آینده سرمایه‌گذاری کنیم و سهمی عمیق در محافلی که صحبت کم می‌آوریم، داشته باشیم.

در مورد نتایج هم که هر گلی بزنند طبیعی است که به سرخودشان

زده‌اند. ولی حتی اگر نتیجه هم مسرت‌بخش نباشد، چیزی از ارزش‌های ما کم نمی‌شود.

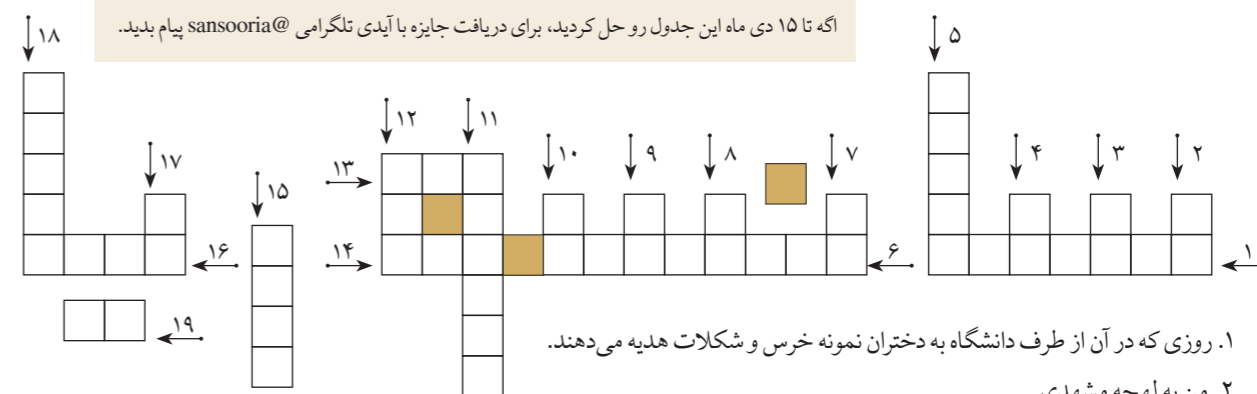
منطقی هم نگاه کنیم، مثلاً الهلال به تنهایی دوتای کل لیگ برتر ایران را می‌خرد و آزاد می‌کند. پس تا دو برابر کل گل‌هایی که تیم‌های لیگ برتری نوش جان می‌کنند، جا دارد که یک تیم ایرانی از الهلال بخورد؛ و از همینجا برای نساجی جان آرزوی موفقیت می‌کنیم.

چند ماه پیش که نوستراداموس زمانه، جناب آقای کریستیانو رونالدو، فرمودند به زودی عربستان پنجمین لیگ معتبر فوتبال دنیا می‌شود، به شخصه از خنده زمین‌های زعفران را شخم می‌زدم.

ولی الان موقع ما وقع کار خودش را کرد.

من پیش پیش در ذهنم از رونالدو پرسیدم که آینده را چگونه پیش بینی می‌کند و با گفتن راز دل، این جواب را شنفتم: «در تهیه فیلترشکن خوب همتی وافر به خرج دهید».

از طرفی به زودی پهنای باندتان با سال ۱۹۰۰ آمریکا، یعنی اوایل ورود اینترنت به این کشور، برابری می‌کند و در حالیکه من در لیگ قهرمانان اروپا به عنوان نماینده پنجمین لیگ برتر دنیا حضور دارم، سر بازی جان بر کف ایرانی هم از پایگاه نظامی که تنها مکان مجهز به نت ایران است، در حال کپی رایت کاملاً حلال - چون ما نداریم و فقیریم - برای دیگر هم‌وطنان عزیز خود است.»



۱. روزی که در آن از طرف دانشگاه به دختران نمونه خرس و شکلات هدیه می‌دهند.
۲. من به لهجه مشهدی.
۳. برای پسر ها آن را می‌گیرند تا درست شوند.
۴. خوردن آن استعاره از خوردن فریب است.
۵. کشوری که به نازی‌هایش معروف است.
۶. نشستن در آن فرهنگ می‌خواهد.
۷. در حمل و نقل عمومی پیدا کردن آن سخت است.
۸. در کودکی آن را همسر الاغ می‌پنداشتیم.
۹. واتیکان ایران.
۱۰. برای خانم‌ها فقط یک عدد است.
۱۱. دوستانمان پس از هر اتفاقی از ما می‌خواهند.
۱۲. دخترها همیشه در جمع می‌گویند که از این نوع خواستگارها دارند.
۱۳. مولانا در فراقش دیوان سرود.
۱۴. غیر از آقازاده‌ها دیگران بدون آن به گنج نمی‌رسند.
۱۵. سرزمین شله
۱۶. همه گل‌ها می‌دونن تو نیای... نمیشه.
۱۷. در دریاچه ارومیه پیدا نمی‌شود.
۱۸. منبع درآمد دکتر ها.
۱۹. به شیری که یال دارد می‌گویند.

سید روح الله سجادی نام اثر: قانون برای همه غیر از من

توی راه خانه، من در آن هوای غرق دود دست کردم توی جیبم کیف پول من نبود	گفت تُف بر روی تو ای حق خور حق جو نَما ما که آن دنیا سپردیمت به چنگال خدا	روزی از منزل برون رفتم پی نان و غذا در صفِ نان، ناگهان دیدم کنار نرده‌ها
فکر کردم کیست این دزدی که بدبختم نمود؟ یافتم آن کس که پشتم بود کیفم را ربود	آدمی را آدمی بودن به انصاف است و بس حیف باشد فرد بی انصاف را حتی نفس	آن طرف یک مازراتی، اول راه ایستاد صاحبش یک آدرس پرسید و بعدش گاز داد
گفتم این دزدی کجا آن ژست حق جویی کجا ما که آن دنیا سپردیمت به چنگال خدا	اندکی بعد آمد از اقوام آن نانوا کسی گفت: «شوهر عمه جان!» من چاکرت هستم بسی	قیمتش بالاتر از لعنت به شیطان رجیم ما همه کف کرده و محو تماشایش شدیم
ناگهان دیدم همان‌جا کیف پولی روی خاک کیف را برداشتم بعدش زدم فوراً به چاک	مرد نانوا نان او را داد، از ما زودتر نان ما را با تعارف داد دست رهگذر	در میان صف کسی می‌گفت ای انسان پست! دزد بیت المال! تُف بر رویت ای دنیا پرست
جامعه چون کیف پولی از مرا دزدیده است من هم اینجا می‌ربایم کیف پولی را که هست	ما همه گفتیم انصافی که فرمودی کجاست گفت هرکس معترض شد نوبتش روی هواست	چند قانون را شکستی تا شدی از اغنیا؟ ما که آن دنیا سپردیمت به چنگال خدا
باز هم این قصه شد بی‌پند اخلاقی تمام پند اخلاقی کدام است ای جوان! قانون کدام	پُشت من در صف، کسی می‌گفت: «ای زالو مَیش! پارتی بازی نکن، مُنصف‌نمایی پیش‌کش	بعد از آن، آن مرد حق جو با همان نفرین سفت از کسی در صف جلو زد، نوبت او را گرفت
بشنو از مردم که از قانون حکایت می‌کنند غیر خود، از عالم و آدم شکایت می‌کنند	حیف! نان و نوبت من می‌رود روی هوا ما که آن دنیا سپردیمت به چنگال خدا»	مرد نانوا نان او را داد و او با خنده بُرد بعد، نانوا قصه را فهمید و قدری غصه خورد



چگونه یک دانشجوی موفق و نمونه باشیم؟ + راهکارهای عملی و تضمینی

اکنون در آستانه شروع سال تحصیلی جدید هستیم، ممکن است برای بسیاری از شما عزیزان این سؤال پیش بیاید که چگونه می‌توانیم یک دانشجوی موفق و نمونه باشیم؟ البته که ما عادت نداریم به شما تئوری‌های به‌دردنخور و غیر کاربردی آموزش دهیم. این مدل آموزش، مخصوص همان دانشگاه است و در زندگی واقعی کاربرد ندارد. با استفاده از این راهکارها نه تنها دانشجوی موفق می‌شوید، بلکه جذاب و کاریزماتیک هم به نظر می‌آیید و به زودی تبدیل به یکی از سلبریتی‌های دانشگاه خواهید شد.

۱. درس خواندن، ساده‌ترین راه پاس کردن درس و گرفتن نمره است، اما اسطوره‌ها که کار را از راه ساده‌اش انجام نمی‌دهند. شما یک اسطوره هستید و اگر خود را باور ندارید، روزی ۲۵۰۰ بار جمله «من یک اسطوره تکرارنشده هستم» را تکرار کنید تا ملکه ذهنتان شود. شما برای نمره گرفتن باید از فرمول تضمینی «پاچه‌خواری + فوت اقوام درجه یک + مظلوم‌نمایی + تهدید استاد در لفافه» استفاده کنید تا حق خود را بگیرید.

۲. تا جایی که جا دارد، در دانشگاه بمانید. از حداکثر تعداد ترم‌های مجاز، مرخصی تحصیلی و حذف ترم استفاده کنید و دوران دانشجویی را کش بدهید. بعد از دانشگاه کسی برای شما برنامه ویژه‌ای تدارک ندیده است که اصرار دارید ۶ یا ۷ ترمه تمام کنید. برنامه فقط بیکاری و سربازی و بدبختی است. اگر دانشجوی ارشد یا دکتری هستید که عالی است و می‌توانید ژست پژوهشگر بودن بگیرید و به بهانه پایان‌نامه و مقاله در دانشگاه کلی صفا کنید.

۳. جزوه‌های خود را مرتب و خوش خط بنویسید و بدون اینکه کسی از شما خواسته باشد، در گروه کلاسی به اشتراک بگذارید. باورتان نمی‌شود اگر بگویم چقدر شخصیت شما را براساس دست‌خط و جزوه‌هایتان قضاوت می‌کنند و اصلاً خیلی از عشق و عاشقی‌ها از همین قضیه شروع می‌شود. اگر خط خوبی ندارید ولی آینده‌نگر هستید، هرچه سریع‌تر به نزدیک‌ترین کلاس خوش‌نویسی محله‌تان مراجعه کنید.

۴. ترم اول آکیدا نه ولی از ترم دوم به بعد حتماً عاشق شوید. حتی چندتا پیشنهاد ازدواج هم به این و آن بدهید. مهم است که چند ماجرای عشقی هیجان‌انگیز در رزومه خود داشته باشید و از همه آن‌ها خوب درس بگیرید. این درس‌ها بعداً که فارغ‌التحصیل شدید و با پسرعمو یا دخترخاله‌تان ازدواج کردید و تمام دانشجویان و مسئولین دانشگاه را انگشت به دهان گذاشتید، بسیار به دردتان خواهد خورد.

۵. در تشکل‌ها و کانون‌ها و انجمن‌های دانشگاهی فعال باشید. فعالیت در این محیط‌ها هیچ ربطی به رشد فردی و اجتماعی شما ندارد و از شما آدم بهتری نمی‌سازد، ولی به تقویت مورد چهارم بسیار کمک می‌کند و گزینه‌های بیشتری را برای ساختن رزومه درخشان‌تر در اختیار شما قرار می‌دهد.

۶. با پایین‌ترین معدل ممکن فارغ‌التحصیل شوید. تجربه نشان داده است کسانی که نمره‌های پایین‌تری می‌گیرند و دوران دانشجویی طولانی‌تر دارند، در آینده پست‌های نان‌وآب‌دارتری نصیبشان می‌شود. اصلاً الان که دیگر سر هر کوچه‌ای یک مؤسسه آموزش عالی هست. برای تضمین کردن موفقیتتان سراغ آن‌ها بروید و بدانید که آینده از آن شماست.



۷. در طول ترم به کارهای موردعلاقه خود برسید و شروع کردن سریال‌های ۲۵۰ قسمتی را برای فرجه‌ها بگذارید. لذتی که در دیدن سریال هنگام فرجه‌ها هست، حتی در خوابیدن سر کلاس هم نیست. اساتید تا کی می‌خواهند شما را بیندازند؟ بالاخره یک روزی از دیدن ریخت شما خسته می‌شوند و پاس می‌شوید. حال را دریابید و نگران نباشید.

۸. در مورد همه چیز موضع بگیرید و نظر بدهید. از همه کمپین‌ها، به ویژه آن‌هایی که مربوط به دانشجویان می‌شوند، حمایت کنید. درست است که در سراسر جهان هستی حتی یک جلبک تک‌سلولی هم به نظرات و تحلیل‌های شما اهمیت نمی‌دهد، اما شما برای سلبریتی دانشگاه شدن زاده شده‌اید. با این کار، حداقل اسم شما بر سر زبان‌ها می‌افتد و معروف می‌شوید و همه شما را خانم / آقای مهندس صدا می‌کنند.

شک نکنید که با اجرای دقیق و اصولی این راهکارها، به سرعت تبدیل به دانشجویی موفق و نمونه می‌شوید. امیدواریم هرچه زودتر شاهد حضور فعال و اثرگذار شما در عرصه آموزش عالی باشیم و آوازه شهرت و جذابیت شما گوش فلک را کر کند.

دانشجوی نمونه سال!

اینجانب کاف دال، کوشای دانا، دانشجوی برتر، گل انتهای سبد، عزیزی سن ایچ نه تک‌دانه، کاغذی سیاه کرده و اعترافی به خواست خدا و نه بندگان موجودش در کمیته انضباطی می‌نویسم. در ابتدا بنده از تمامی کارهایی که کرده، می‌کنم و خواهم کرد اظهار پشیمانی می‌کنم. البته از پشت دارند اشاره می‌کنند که خجالت بکش! هنوز هم بس نیست؟ بنده اظهار می‌دارم که به جان تمامی اقوام و خویشاوندان دور و نزدیکم، هیچ نکرده‌ام و اگر هم کرده‌ام، هدفی جز کمک به جوامع بشری نداشته‌ام. مثلاً همان چند بار معدودی که به ۵۰، ۶۰ جلسه هم نمی‌رسد، در کلاس اساتید حاضر نبوده‌ام. یا به دلیل فوت و انقراض ناگهانی برخی از جوامع بشری و حتی غیر بشری بوده، یا به دلیل مشغله بیش از حد در مورد پروژه‌های علمی و جهانی بوده است. البته که شایعه‌هایی فراوان مبنی بر وجود بنده در تخت خواب، کافی شاپ و رستوران‌های باکلاس و خارج از شهر همراه با منقل و جوج وجود دارد که همه را تکذیب می‌نمایم. بعضاً اساتید از بنده درخواست می‌کردند که کمی از فشارهای خود کم نموده و بیشتر به خود پردازم؛ نه اینکه برخی تصور دارند به دلیل شوخی‌های بسیار جزئی که نام آن را سرکار گذاشتن استاد می‌گذارند، اساتید بنده را به کلاس خود راه نمی‌دهند. بنده اعمالی که در سلف دانشگاه به من نسبت داده شده را تکذیب می‌نمایم. حقیر با سابقه فعالیت بسیار آشپزی در منزل، چندین بار با اضافه کردن مواد غذایی متعدد و چاشنی‌ها، به غذای سلف طعم و مزه‌ای دوباره بخشیده‌ام و تعدادی از دوستان از هیجان این طعم دچار افت فشار شده و چند روز را در بیمارستان گذرانده‌اند. لذا بنده به باقی اقدامات در خوابگاه و انفجار لوله‌کشی آب آن مکان یا حتی آتش سوزی در برخی اماکن دیگر اشاره چندانی نخواهم داشت. در پایان از زحمات تمامی دست‌اندرکاران تشکر کرده و برای سال تحصیلی آینده قول برنامه مساعدتری در جهت پیشرفت و رشد جوامع بشری خواهم داد. پایان

S



اخبار و اعلان های خانه نشریات

آرشیو کامل نشریات دانشجویی

R



نحوه دریافت حمایت مالی

نحوه درخواست مجوز نشریه



نحوه شرکت در جشنواره نشریات

U

نحوه ثبت آرشیو نشریه

M

اسناد و آئین نامه ها

دستورالعمل نشریات دانشجویی



اطلاعات کامل در خصوص کمیته ناظر بر نشریات

C

لیست نشریات فعال

در سایت سند sanad.um.ac.ir



آرشیو روز نشریات